

الأحكام:

أقسام الجاه:

للجاه قسمان: ممدوح ومذموم.

١- الجاه الممدوح:

وهو الجاه الحاصل بسعي الإنسان عن طريق كسب العلم أو كسب المال الحلال، وحسن السمعة بسبب الصدق والإخلاص في العمل وحسن العشرة مع الناس. أو يكون بمنح الله تعالى ذلك لبعض أوليائه، كما أشارت إليه الآية المتقدمة.

وهذا الجاه ممدوح ومحمود، سواء كان عن طريق اكتساب الإنسان نفسه، أو عن طريق هبة الله تعالى له وتهيئة أسبابه له.

فقد ورد في دعاء الإمام زين العابدين عليه السلام:
«اللهم صلّ على محمد وآله، وضنّ وجهي باليسار، ولا تبذل^(١) جاهي بالإقتار، فأسترزق أهل رزقك، واستعطي شرار خلقك، فأفتن بحمد من أعطاني، وأبتلي بدمّ من منعني، أنت من دونهم وليّ الإعطاء والمنع»^(٢).

ومثل هذا الجاه يمكن أن يكون وسيلة للوصول إلى الثواب كما سيأتي.

(١) ورد هذا الدعاء عن الإمام علي عليه السلام باختلاف يسير، وفيه: «ولا تبذل»، راجع نهج البلاغة: ٣٤٧ / الخطبة ٢٢٥.

(٢) الصحيفة السجّادية: الدعاء رقم ٢٠.

25 Eylül 2016

مظانّ البحث:

أكثر ما يبحث عن الجاموس في:

- كتاب الزكاة: بمناسبة زكاة البقر.

- كتاب البيع: بمناسبة البيع الربوي وما

يدخل فيه الربا.

- كتاب الأطعمة والأشربة: بمناسبة البحث

عن أكل لحم الجاموس وشرب لبنه.

- كتاب الوصية ونحوها.

- كتاب اللقطة: لقطة الجاموس.

جاه

لغة:

المنزلة، والقدرة، والمرتبة، والشأن، يقال: رجل وجيه وذو جاه، أي له منزلة وقدر وشأن^(١)، ومنه قوله تعالى: «يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ»^(٢).

اصطلاحاً:

المعنى المتقدم نفسه.

(١) أنظر: ترتيب كتاب العين، والمصباح المنير، وجمع

البحرين: «وجه».

(٢) آل عمران: ٤٥.

است و همه به یک طریق از آنجا تبرک می‌جویند، چنانکه مرد و زن یکسان در مدینه حضرت فاطمه (ع) دخت گرامی پیامبر اکرم (ص) و در دمشق حضرت زینب صغری (ع) و در مصر حضرت زینب کبری (ع) و در قم حضرت معصومه (ع) را زیارت می‌کنند. اختصاص زیارت بقعه بی‌بی شهربانو به زنان و دختران خود دلیلی است بدین نکته که صاحب بقعه بدین صنف اختصاص دارد، و آن تنها ناهید است که معبود دختران و زنان جوان زردشتی است. نظیر این زیارتگاه هم اکنون زیارتگاههایی در آبادیهای زردشتی نشین یزد وجود دارد که ماری بویس (Mary Boyce) انگلیسی تفصیل آنها را در مقاله‌ای تحت عنوان «بی بی شهربانو و بانوی پارس» بیاورده (بی بی شهربانو و بانوی پارس، مجله بررسیهای تاریخی، ش ۳ و ۴ سال دوم).

منابع: جز آنچه در متن مقاله آمده است، رجاء، نجاشی، ۲۰۴؛ الرسالة الثانية، ابی دOLF خوزرجی، ۳۱؛ الکامل فی التاریخ، ابن الاثیر الجزری، ۲۶/۳، ۵۹؛ لؤلؤ و مرجان، محدث نوری، ۱۹۴؛ المستجد من کتاب الارشاد، العلامة حن بن مطهر حلی، ۴۰۶. حسین کریمان

شهرت، طلب انتشار نام و آوازه و جاه، مالک شدن دلها و تسخیر قلوب مردم برای بزرگداشتن وی و فرمانبرداری از او است. به عبارت دیگر منزلت یافتن در دلهای مردم است. دلها هنگامی مسخر کسی می‌گردند که معتقد شوند آن شخص دارای کمال حقیقی است یا صاحب کمالاتی مانند: علم، عبادت، زهد، پارسایی و ... می‌باشد. اگر انگیزه حب جاه و شهرت، غلبه و استیلا باشد، در این صورت از رذایل قوه غضب است و اگر برای رسیدن به کامیابی شهوات و لذات نفس باشد از رذایل قوه شهوت است و اگر از هر دو حیث باشد از رذایل مشترک آن دو قوه است بدین معنی که هر دو در پدید آمدن این صفت دخالت دارند و هر دو قوه در حدوث حب جاه و شهرت شریکند. حب جاه و شهرت از مهلکات اخلاقی بزرگ دانسته شده است و طالب آن خواستار آفات دنیوی و اخروی است. در این باره، در قرآن کریم آمده: تلک الدار الاخرة تجعلها للذین لا یریدون علواً فی الارض ولا قسنادا = آن خانه آخرت را بر کسانی قرار داده‌ایم که در زمین برتری و فساد نخواهند و

آمده، و باقی متن آن در شرح ولادت قاسم ثانی فرزند قاسم بن حسن (ع) از زبیده خاتون است، که ذکر گردیده بعدها به دست کسان حجاج یوسف در قلعه شمیران کشته شد، و در دزج علیا (امامزاده قاسم فعلی در شمیران) در کنار رأس پدر به خاک سپرده شد. دلایل بطلان نسبت این بقعه به حضرت شهربانو عبارتند از: (۱) مادر گرامی حضرت سجاد (ع) چنانکه در صحائف پیشین مذکور آمد، در ولادت آن حضرت به سال ۳۸ هجری در ایام نفاس فوت کرده، حال آن که فاجعه کربلا ۲۳ سال بعد اتفاق افتاد، و بدان هنگام آن بانو زنده نبود تا در آن واقعه حضور داشته باشد؛ (۲) همه آثار باستانی که در کوه بی‌بی شهربانوی فعلی و طبرک قدیم وجود دارد متعلق به زردشتیان ری قبل از اسلام است. ابودلف مسعزین مهلهل معاصر با صاحب عباد که خود چند گاهی در ری بوده، و با صاحب عباد مخالفت داشت به صراحت در الرسالة الثانية گفته در کوه طبرک که شهر ری واقع است بناها و آثار پیش از اسلام ایرانی و استودانهای زردشتی وجود دارد. قول وی چنین است: «ویشرف علی المدینه جبل يعرف بطبرک، فیه آثار الفرس و نواویس» (الرسالة الثانية، ۳۱). در باب آثار باستانی کوه طبرک در سابق صحبت شد، و بقعه بی‌بی شهربانو یکی از آنها است.

از مجموع آنچه گذشت و دلایل کافی که وجود دارد روشن می‌شود که بقعه بی‌بی شهربانو زیارتگاه اسلامی نیست، بلکه زیارتگاه زردشتی است. اما کلمه «شهربانو» و نام این مکان درست است و به معنی ملکه کشور است که در قدیم به عنوان اسم خاص کمتر به کار می‌رفته. این لقب را به عهد باستان، زردشتیان به ناهید می‌داده‌اند، و ناهید فرشته زن زردشتیان است که معبود دختران و زنان زردشتی است. معابد ناهید به عهد باستان به مناسبت تدورات دختران و زنان و اوقاف فراوان ملوک و بزرگان از غنی‌ترین معابد بوده است. زیارت بی‌بی شهربانو خاص زنان و دختران است و مردان نباید بدانجا داخل شوند. این رسم به هیچ روی به اسلام ارتباط ندارد، زیرا در آیین مقدس اسلام مزار زنان محترمه دینی، همچون مردان محترم دینی زیارتگاه عموم

ذم المال والجاه في شرح حديث: «ما ذئبان جائعان»
لابن رجب الحنبلي؛ أعده وضبطه وعلق عليه أبو محمد أشرف بن
عبد المقصود.. الرياض: مكتبة طبرية، ١٤١٣ هـ، ١٠٤ ص..

(الشروح الحديثية النفيسة؛ ١)
— Ibn Rəcəb
— Cah
— Mal

MADDE YAYIMLANDIKTAN
SONRA GELEN DOKÜMAN

MADDE YAYIMLANDIKTAN
SONRA GELEN DOKÜMAN

12 NISAN 1995

الهدى الى موضوعات نهج البلاغة ٢٧٣

252

- MANSIP
MAKAM

15 HAZİRAN 1993

٨١٤

ك ش م

الكفاوين ، شاعر عوض
المقامات الاندلسية في عصرى الطوائف والمرابطين ، إشراف ناصر
سعد الرشيد ، مكة المكرمة ، ١٤٠١ هـ ، ١ - ق ، ٢٨٨ ص .
رسالة ماجستير في الادب ، كلية اللغة العربية ، جامعة أم القرى .
(٧٤٤)
(٢١٢)

SÖHRET

70074

Cah.

Ab 106

Takyyu'l-Hakim el-Ustul'-Ämme, 220

20 Ocak 1995

Siyâse fî tedbiri'r-riyâse, GI, 203, SI, 364

~~Riyaset~~ blr
CAH

تشریح حرمت است و جواز آن استثنا بوده و نیاز به مجوز شرعی دارد، این فرض نیز دو صورت دارد: ۱) هرگاه افشا شونده از آنچه به او نسبت داده شده و شیوع پیدا کرده بری و به دور باشد، در این فرض افشاکننده در حقیقت مرتکب جرم افتراء و تهمت شده که آیات قرآن در ممنوعیت و حرمت آن وارد شده است «إِنَّ الَّذِينَ يُجِبُونَ أَنْ تَشِيحَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آتَوْا لَهُمْ عَذَابَ الْيَوْمِ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ» (نور، ۱۹) و «إِخْتَلَفُوا بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُبِينًا» (احزاب، ۵۸). همچنین روایات چندی بر حرمت این کار دلالت دارد. علاوه بر این ممکن است بر عمل افشاگری نامشروع عناوین محرم دیگری همانند غیبت و تهمت و ایذاء مؤمن و احتقار و اهانت صدق نماید که خود این عناوین در بخشهای مختلف روایات امامیه و کتابهای فقهی آنان به شدت نکوهش گردیده و مرتکب آن به عقوبت اخروی وعید داده شده است. و در مواردی نیز حاکم شرع می‌تواند برای جلوگیری از اشاعه فحشا و بازگرداندن حیثیت و شخصیت افراد اقدام به تعزیر افشاکننده نماید؛ ۲) هرگاه افشا شونده حقیقتاً و واقعاً مرتکب کارگناهی شده است که افشاکننده از آن آگاهی دارد و اقدام به افشاء آن می‌کند. در این فرض هرگاه افشا شونده محرمانه مرتکب گناه گردیده و تجاهر و اعلان به گناه خود نمی‌کند و خطری از سوی او سلامت و امنیت جامعه را تهدید نمی‌نماید، اقدام افشاکننده به افشای اسرار او حرام بوده و در روایات امامیه شدیداً نسبت به آن ابراز خشم و نارضایتی شده است. در روایات فراوانی آمده است که افشای اسرار مؤمنین و پخش گناهان آنان و یا جستجو کردن در زندگی خصوصی مردم و یافتن و آگاه شدن از آنچه آنان مرتکب شده‌اند حرام است و بر آشکار کردن آنها نهی اکید شده است. گذشته از این، شرع دستور داده است که بر هر مسلمان است که از پخش بدیهای دیگران جلوگیری کند و حتی اگر از ارتکاب گناهی آگاهی یافت سعی در پوشاندن و ستر آن نماید، زیرا پوشاندن عیوب دیگران و مقتضی نمودن آنان خود از کارهای نیکی است که ثواب دارد. هم چنین هر فرد مسلمان ملزم است گناهانی را که خود مرتکب شده و کسی از آن آگاهی ندارد در میان دوستان و افراد جامعه افشا ننماید و میان خود و خداوند توبه کرده و اظهار ندامت و پشیمانی کند. از این رو در روایات امامیه آمده است که بودند زنان یا مردانی که پس از ارتکاب گناه زنا و نظایر آن نزد امیرالمؤمنین (ع) می‌آمده و به گناه خود اعتراف و اقرار می‌نمودند و آن حضرت سعی فراوان در سرپوش نهادن بر گناه آنان و جلوگیری از تشریحشان می‌نمود و با ایرادهای گوناگون سعی می‌کرد آنان در نزد خود توبه کرده و نیازی به اجرای حدی که موجبات تشریح و افتضاح و آبروریزی آنها را در جامعه فراهم کند نشود؛ ب) تشریح جایز: در موارد معینی شرع اجازه داده است که فردی اقدام به تشریح و افشاء مسلمان دیگری نماید که عبارتند از:

در اصطلاح فقه عبارت از دو شهادتی است که به موجب اجماع و روایت صحیحه محمد بن مسلم از امام جعفر صادق (ع) چنین است: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ». جمع زیادی از فقها تشهد را اعم از این دو شهادت و ذکر صلوات (= اللهم صل على محمد وآل محمد) می‌دانند (مصباح الفقيه، کتاب صلوة، ۳۶۵). تشهد یکی از واجبات نماز است؛ در هر نماز دو رکعتی یکبار بعد از سجده رکعت دوم و در هر نماز سه رکعتی و چهار رکعتی دوبار، یکی بعد از سجده رکعت دوم و یکی بعد از سجده رکعت آخر واجب است. وجوب تشهد در نماز نزد فقهاء شیعه از احکامی است که اختلافی در آن نیست و حتی بعضی گفته‌اند: فتوای علمای ما (= علمای شیعه) جملگی بر وجوب تشهد، در نماز است. از اهل سنت و جماعت، شافعی و فقهای عراق، تشهد اول را و ابوحنیفه، مالک، ثوری و اوزاعی، تشهد اول و دوم هیچیک را واجب نمی‌دانند. (همان مأخذ، همان صفحه). از واجبات تشهد جلوس است، به این معنا که تشهد باید در حال نشستن و آرامش قرائت شود. دلیل آن اجماعی است که تعدادی از فقها ادعا کرده‌اند، و بعید نیست که از ضروریات باشد، علاوه بر ادعای اجماع روایات بسیاری، از آن جمله صحیحه محمد بن مسلم از امام جعفر صادق (ع) دلالت بر این وجوب دارد (همان مأخذ، ۳۶۵-۳۶۶).

منابع: در متن مقاله یاد شده است. صالحی کرمانی

تشریح، از ماده «شَهَرَه» گرفته شده که به معنای اعلان و پخش و افشای کار زشتی است که موجبات شرمساری برای افشا شونده نزد دیگران را فراهم می‌کند. در اصطلاح فقه امامیه نیز در همین معنی استفاده شده است.

حکم شرعی تشریح: بنا به دلالت آیات قرآن و روایات امامان معصوم (ع) حرمت و شخصیت و آبروی مسلمان اصلی ارزشمند است که باید مورد احترام دیگران و افراد جامعه قرار گیرد. از این رو تجاوز به شخصیت افراد و شکستن حرمت آنان و افشای اسرار نهانی آنها نزد دیگران و افراد جامعه که موجبات شرمساری و سرافکنندگی و خواری و ذلت آنان را فراهم آورد حرام بوده و نسبت به مرتکب چنین گناهی وعید آتش دوزخ و تیره روزی در دنیا و آخرت داده شده است. اصل اولی آن است که حرمت شخصیت و آبروی افراد مصون بوده و هیچ فردی حق تعدی و تجاوز به آن و تشریح او را به جامعه ندارد مگر در موارد معینی که شرع آن را اجازه داده است. از این رو طبق اصول و ضوابط شرعی حتی در موارد مشتبه و مشکوک حق افشای اسرار و تشریح دیگران را نداریم. فقیهان امامیه حکم تشریح را با توجه به شرایط افشا شونده سه گونه می‌دانند که عبارتند از: الف) تشریح حرام، اصل اولی در

14 AGUSTOS 1996

شمع لایزالنی:

به کنایت، حق تعالی یا وجود مطلق به اعتبار آنکه ظاهر است و ظاهر کننده اشیا است و مبدأ و منبع نور است.

چه خواهد کرد شمع لایزالنی

فلک را وین دو شمع سرنگون را

ج ۱، ب ۱۱۴۸

«دیوان، ج ۷، ص ۵۴۵»

شمله:

به فتح اول، نوعی از چادر و گلیم خرد که در خود بیچند (صراح اللغة، منتهی الارب) و نیز آنچه به خود بیچند و بیچیدنی به طور مطلق (مقدمه الادب) و ظاهراً به سر بیچیدن شمله از علائم و لوازم تزهّد و تقشّف بوده است چنانکه مستفاد است از این عبارت: وَقَدْ تَعَمَّمُ بِشَمْلَةٍ غَلِيظَةٍ فِي شِدَّةِ الْحَرِّ - شد الازار، طبع طهران، به اهتمام مرحوم علامه استاد محمّد قزوینی کسائه الله حلال التور، ص ۲۵۶.

«مصبا، ص ۸۸»

شناخت حق:

معرفت و ادراک بشری هر چند وسیع و منبسط باشد باز هم به سبب محدودیتنی که دارد ناقص و عاجز است و از همه

جهت مناسب قوای ادراکی اوست که مایه اصلی ادراک را از محسوسات می گیرد. پس هر چه در صفت حق تعالی بگوید و در ستایش کمال بی کران او بر دل خطور دهد یا بر زبان آرد در خور ذات و صفات خدای بزرگ نیست چنانکه در حدیث آمده است: مَا تَوَهَّمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَتَوَهَّمُوا اللَّهَ غَيْرُهُ. (هر اندیشه که کنید خدا را جز آن دانید) احادیث مشنوی، انتشارات دانشگاه طهران، ص ۱۴۲. از این رو، اطلاعات و خبرهای آدمی از خدا بی خیر و دور است.

می توان گفت که شناخت ایزد تعالی مقتضی حیرت و آشفته سری و همراه استغراق و بیخودی است و خبر دادن مستلزم شعور و آگاهی از خود، و بنا بر این اخبار از حق علامت نقصان معرفت و بی خبری می تواند بود. نزد صوفیان اخبار و شرح باید موافق جال و ذوق مخبر باشد و اگر سالک سخنی بگوید که حالش آن را تصدیق نکند، او جزو مدعیان بی خیر است.

عادت پیران طریقت بر این جاری است که هر مقامی را مطابق نتایج آن که حالاً و ذوقاً یافته اند شرح کنند. تعریف به حدود و رسوم، سیره مشایخ سلوک نیست. اختلاف جوابهای آنان در مورد هر

مقام مبتنی بر همین روش است. (جمع: فتوحات مکیه، ج ۲، ص ۱۸۸).

«شرح، ج ۲، ص ۸۱۹-۸۱۸»

نیز: نقد، ص ۳۵۴

شورش:

تغییر حالتی که در درون و معدّه آدمی پس از خوردن دوا پدید می آید. حالت قی، منیش گردا.

«شرح، ج ۲، ص ۷۲۸»

شوق:

هیجان دل برای دیدار محبوب، و آن ثمره محبت است و تا دوستی نباشد شوق پیدا نمی شود. رساله قشیریه، طبع مصر، ص ۱۵۱-۱۴۸، کشف اصطلاحات الفنون، در ذیل: شوق.

«شرح، ج ۱، ص ۲۳۹»

شوق نزد صوفیان از احوال است و آن حرکت و هیجان قلب است که به دیدار محبوب غائب، بر خلاف اشتیاق که نسبت به محبوب حاضر است و از این جهت شوق ممکن است آرام گیرد و نفاذ پذیرد ولی در اشتیاق آرامش متصور نیست و چون شوق مبتنی بر محبت است آن را «تَوَزُّ شَجَرَةَ الْمُحِبَّةِ» خوانده اند. و عبارت متن [معارف برهان محقق ترمذی، ص ۲۰،

س ۶: الشُّوقُ تَوَزُّ... [نزدیک است به گفته ابو عثمان حیری: «الشُّوقُ ثَمَرَةُ الْمُحِبَّةِ مَنْ أَحَبَّ اللَّهُ اشْتَقَّ إِلَيْهِ لِقَائِهِ»]

کشف اصطلاحات الفنون در ذیل:

شوق، اللّمع از ابو نصر سراج، طبع لیدن، ص ۶۳، فتوحات مکیه، طبع بولاق، ج ۲، ص ۴۸۱-۴۸۰، شرح منازل السائرين، طبع طهران، ص ۱۷۹-۱۷۶.

«برهان، ص ۱۲۲-۱۲۱»

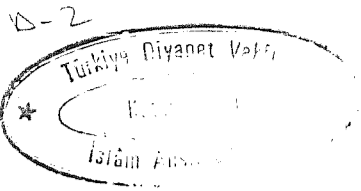
شهرت:

مجازاً، هر یک از مراتب وجود یا هر شخص وجودی و فرد متعین.

«شرح، ج ۲، ص ۵۱۷»

شهرت:

شهرت موجب رشک و حسد است از آن جهت که تا کسی به فضیلتی انگشت نما و مشهور نگردد مردم بدو توجه ندارند و محسود واقع نمی شود ولی همینکه فضیلت و تفوق او در خلقی یا هنری یا علمی شهرت یافت و زبانزد شد بی هیچ شک مردم تنگ نظر و تنگ حوصله بر او رشک می برند و در پوستینش می افتند و هنروران و دانشمندان که غالباً نازک دل و زود رنج هستند از حسد دیگران، ملول



البحاث الاسلاميه



کتاب النفس والروح و شرح قواهما

تأليف

الامام فخر الدين محمد بن عمر الرازي

(المتوفى سنة ٦٠٦ هـ . ش .)

☆

تحقيق

٤١٦١

297.4

FAHN

(الدكتور) محمد صغير حسن المعصومي

أستاذ بالمعهد

١٣٤٣

Cah (127 vd, 135-146)

MADDELERİN SONRASI
SONRA (SÖZ) BÖLÜMÜ

10 KASIM 1995

- ١٢٧ -

فصل < سابع >

الكلام في الجاه

قد عرفت كل واحد من هذه الأحوال إنما تكون عن اعتقاد حال بخيل (١) فهأنا يكون كذلك ، أما الاعتقاد ، فهو أن الإنسان إذا اعتقد في غيره أنه إنما يبخل منه في خصلة من الخصال الدينية تولد عن هذا الاعتقاد (الورقة ٢٨٣ ظ) حالة نفسانية مخصوصة ، وتولد عن تلك الحالة أعمال مخصوصة وهي القيام بخدمته والثناء عليه بلسانه وترك المنازعة والتعظيم والمفاتحة بالسلام ، وتسليم الصدر في المحافل ، والجاه عبارة عن ذلك الاعتقاد الموجب تلك الحالة النفسانية المؤثرة في هذه الأحوال الجسدانية .

السبب الموجب لحب الجاه

كما أن ملك (١) الذهب والفضة يفيد القدرة على تحصيل الاغراض فكذلك ملك الارواح يفيد القدرة على تحصيل الاغراض ، إلا أن الجاه (٢) احب من المال عند ذوى المهتم العملية ، فإن الملك القلوب ترجيحاً (ب) على ملك الأموال من ثلثة أوجه :

أحدها أن التوصل بالجاه إلى المال أيسر من التوصل بالمال إلى الجاه ، فالعالم أو الزاهد الذي له جاه في القلوب لو (ج) قصد اكتساب المال تيسر له ذلك ، فإن قلت الإنسان متى صار ملكاً للغير صار ماله ملكاً لذلك الغير - أما الرجل الحسيس الذي لا يتصف بصفة كمال إذا

(١) المخطوطة: حال وبخيل
(ب) ايضاً: ترجيح
(ج) ايضاً: أو

- ١٢٦ -

الفصل السادس (١)

قد عرفت أن السخي هو الذي يبذل من المال ما يجب عليه بذله إما بسبب الشرع واما بسبب المروءة ، و البخيل هو الذي لا يفعل ذلك .

فاما الجواد فدرجته أعلى من درجة السخي ، وذلك أن حقيقة الجود هو إفادة ما ينبغي لا لعوض ، فعمل من يهب السكين لمن يعلم من حاله أن يقتل نفسه بها أو يقتل غيره لا يكون جواداً ، ولعل من يعطى ليستعيض (ب) شيئاً آخر لم يكن جواداً ، إلا أن عدم طلب العوض بالكلية لا يتصور إلا من الله تعالى - أما الأدنى فإنه لا يبذل الشيء إلا لغرض - إما لثواب (ج) الآخرة أو اكتساب الفضيلة النفسانية المسماة بالجود - ونظير النفس عن رذيلة البخل سمى جواداً ، أما إذا كان الباعث على البذل هو الخوف من هجو الشرع أو من ملامة الخلق أو ما يتوقمه من نفع يصل إليه من المنعم عليه ، فذلك ليس بجود ، لأنه إنما أتى بهذا الفعل على سبب الضرورة .

(١) المخطوطة: الرابع
(ب) ايضاً: ليستوعظن
(ج) ايضاً: ثواب

İslâm Kültüründe İsim Müessesesi

Erol ÖZBİLGEN

~~İSİM~~

MANSIP
(10A bt. Makam)
Cah

ÖZET SUMMARY

Klasik dönemlerde İslam isimleri komple bir dizin halinde kullanılmamışlardır. İslam kültüründe isimler kişiyi çeşitli özelliklerine göre tanıtmaya yarayan sabit ve değişken bölümlerden oluşur. Sabit bölümler (künye ve ism-i alam) için kişinin seçim ve değiştirme hakkı yoktur. Diğer unsurların bazıları (neseb, nisbet, mansıp, ünvan) zamanla kişinin toplumsal durumundaki gelişimlere uyarak doğal biçimde değişirler. Hitab ve lakablar kişi veya çevresi tarafından belirlenir. Mahlaslar genellikle isim sahibinin seçimine bağlıdır. Müstear isim'ler ismin bünyesinden sayılmazlar. İsm'in bütün bölümleri her zaman kullanılmaz. Kişi, kendisini tanıtmak için isminin gerekli gördüğü bölümlerini kullanır. Bunları da kullanım amacına göre düzenler. Bu düzenleme sırasında biçimlere uyulur, geleneksel dizin bozulmamaya çalışılır. Nisbet isimlerinde kronolojik sıralama yapılır. Protokol (teşrifat)'a da özen gösterilir. Klasik İslam isimlerinde kişiliklerle toplum arasında sıkı bir ilişki kurulmuştur. Modern toplumlardaysa birey olaylar karşısında ismiyle yalnız başına bırakılmıştır. İsmi kullanırken tanınabilmek için "sicil no, kayıt no, sıra no" gibi bir takım ek kodlara ihtiyacı vardır. Bu tür kodlamalarla insanın bir eşya gibi belirlenmesi zorunluluğu yabancılaşmanın bir göstergesidir.

In classical periods Islamic names were not used simply as a fixed integral line. In Islamic culture names consist of both fixed and changeable components which identify the individual according to his characteristics. The individual has no right to choose or change the fixed components ("künye" and "ism-i alam). Some of the other components ("neseb" / genealogy, "nisbet" / relationships, "mansıp" / rank and "ünvan" / title) are changed together with the individual's change in the course of time. Forms of address and nicknames derive from the individual or his surroundings. "Mahlas"es generally depend on the individual's choice. Pseudonyms are not considered as a part of the name. All components of the name are not used simultaneously. The individual uses whichever part of his name is necessary for identification. The components of the name are arranged according to the purpose for which it is being used. In this arrangement attention is paid to forms and effort is made not to destroy the traditional arrangement. Attention is also paid to protocol rules. In classical Islamic names there are strong bonds between individuals and society. In modern society, on the other hand, individuals are bereft of such associations. In order to establish his identity, the individual needs extra codes like record, registration and serial numbers, etc. Such codifications which identify man like a piece of equipment are an indication of man's alienation from humanity.

NOT: Makale isim = parafindedin.